

تأمل در مسئله نسخ

محمد عندلیب*



بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

چکیده

دانشمندان علوم قرآنی و علمای علم اصول، هریک بحث نسخ را از دیدگاه خاص خود مطرح کرده‌اند و به پرسش‌ها و شبهه‌هایی در این خصوص پاسخ داده‌اند. نویسنده در این مختصر در پی نقل و یا نقد آن مطالب نیست، بلکه تأکید بر این است که:

اولاً: بین احکام امضائیه و تأسیسیه در وقوع نسخ باید فرق گذاشت؛

ثانیاً: برخی آیات کریمه قرآن مجید و که بعضی مفسران آن را منسوخ پنداشته‌اند، نسخ اصطلاحی در آن‌ها راه ندارد.

واژگان کلیدی: نسخ، تخصیص، احکام تأسیسیه، احکام امضائیه

* استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم.

پیش گفتار:

در بسیاری از کتاب‌های بزرگان اصول شیعه، مبحث نسخ بسیار گذرا مطرح شده است، گویا این بحث را چندان اصولی نمی‌شمارند و یا ثمره مهم فقهی برای آن قائل نیستند. ما ضمن پذیرش فی الجمله این دیدگاه، صبغه این مقاله را بیشتر صبغه اصولی قرار داده‌ایم که آثار فقهی نیز بر آن مترتب باشد.

نه نکته در باب نسخ

۱. نسخ در لغت و اصطلاح

واژه نسخ به معنای ازاله، برداشتن و تبدیل آمده است. ابن فارس گوید: نسخ النون و السین و الخاء أصل واحد، إلا أنه مختلف في قياسه. قال قوم: قياسه رفع شيء وإثبات غيره مكانه. وقال آخرون: قياسه تحويل شيء إلى شيء. قالوا: التَّسَخ: نَسَخَ الْكِتَابَ. وَالتَّسَخ: أَمَرَ كَانُ يُعْمَلُ بِهِ مِنْ قَبْلُ ثُمَّ يُنْسَخُ بِحَادِثٍ غَيْرِهِ، كَالْآيَةِ يَنْزَلُ فِيهَا أَمْرٌ ثُمَّ تُنْسَخُ بِآيَةٍ أُخْرَى. وَكُلُّ شَيْءٍ خَلَفَ شَيْئاً فَقَدْ اِتَّسَخَهُ وَاتَّسَخَتِ الشَّمْسُ الظِّلَّ، وَالشَّيْبُ الشَّبَابَ وَتَنَاسَخَ الْوَرَثَةُ: أَنْ يَمُوتَ وَرَثَتُهُ بَعْدَ وَرَثَةٍ وَأَصْلُ الْإِرْثِ قَائِمٌ لَمْ يُقَسَّمْ. وَمِنْهُ تَنَاسَخَ الْأَزْمَنَةُ وَالْقُرُونُ. قَالَ السَّجِسْتَانِيُّ، التَّسَخ: أَنْ تَحُولَ مَا فِي الْخَلِيَّةِ مِنَ الْعَسَلِ وَالتَّحُلُ فِي أُخْرَى. قَالَ: وَمِنْهُ نَسَخَ الْكِتَابَ.^۱

و راغب اصفهانی نیز می‌گوید:

التَّسَخُ، إِزَالَةُ شَيْءٍ بِشَيْءٍ يَتَعَقَّبُهُ، كَنَسَخِ الشَّمْسِ الظِّلَّ، وَالظِّلِّ الشَّمْسَ، وَالشَّيْبِ الشَّبَابَ. فَتَارَةً يُفْهَمُ مِنْهُ الْإِزَالَةُ، وَتَارَةً يُفْهَمُ مِنْهُ الْإِثْبَاتُ، وَتَارَةً يُفْهَمُ مِنْهُ الْأَمْرَانِ. وَنَسَخَ الْكِتَابَ: إِزَالَةُ الْحُكْمِ بِحُكْمٍ يَتَعَقَّبُهُ. قَالَ تَعَالَى: «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا»^۲، قِيلَ: مَعْنَاهُ مَا نُزِيلُ الْعَمَلَ بِهَا، أَوْ نَحْذِفُهَا عَنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ، وَ

۱. ابن فارس، معجم مقانيس اللغة، ج ۵، ص ۴۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۶.

قيل: معناه ما نُوجِده و ننزله. من قولهم: نَسَخْتُ الكتابَ، و ما نَسَأُهُ. أي: نُؤَخِّرُهُ فَلَمْ نُنزِّلْهُ، «فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ»^۱. وَ نَسَخَ الكتابَ: نُقِلَ صُورَتُهُ الْمَجْرَدَةُ إِلَى كتابٍ آخَرَ، وَ ذَلِكَ لَا يَقْتَضِي إِزَالَةَ الصُّورَةِ الْأُولَى بَلْ يَقْتَضِي إِثْبَاتَ مِثْلِهَا فِي مَادَّةٍ أُخْرَى، كَاتِّخَاذِ نَقْشِ الْخَاتَمِ فِي شُمُوعٍ كَثِيرَةٍ، وَ الْإِسْتِنْسَاخُ: التَّقَدُّمُ بِنَسْخِ الشَّيْءِ، وَ التَّرْشُحُ، لِلنَّسْخِ. وَ قَدْ يُعْبَرُ بِالنَّسْخِ عَنِ الْإِسْتِنْسَاخِ. قَالَ تَعَالَى: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲. وَ الْمُنَاسَخَةُ فِي الْمِيرَاثِ: هُوَ أَنْ يَمُوتَ وَرَثَةٌ بَعْدَ وَرَثَةٍ وَ الْمِيرَاثُ قَائِمٌ لَمْ يُقْسَمَ، وَ تَنَاسُخُ الْأَزْمَنَةِ وَ الْقُرُونِ: مُضَيٌّ^۳

گفتنی است که اولاً: واژه نسخ در اصطلاح علما گاهی به معنای مطلق تبدیل و ازاله حکم به کار برده شده که شامل اصطلاحاتی، چون تقیید و تخصیص نیز می‌شود (نسخ به معنای اعم) ولی آنچه مدّ نظر نویسنده در این نوشتار است، نسخ به معنای خاص است؛ یعنی ازاله و تبدیل حکم به انتهای مدت حکم و به پایان رسیدن مصلحت آن، ثانیاً: گرچه واژه نسخ، گاهی در تکوینیات نیز به کار می‌رود، اما معمولاً در تکوینیات از واژه: «بدا» و در تشریعیات از کلمه: «نسخ» استفاده می‌شود، و می‌توان گفت: نسخ در تشریعیات به وزان «بدا» در تکوینیات است. ۲. همان‌گونه که اشاره شد نسخ به معنای خاص، انتهای حکم است به انتهای مدت مصلحت آن حکم و این؛ یعنی حتّی اگر موضوع هم باقی است، درعین حال حکم منتفی است، پس نسخ با مسئله ارتفاع حکم به ارتفاع موضوع متفاوت است؛ مثلاً اگر الآن عیدی موجود نبود، حکم به لزوم عتق جهت کفاره منتفی است به انتفای موضوع، ولی اگر بتوانیم اثبات کنیم که اساساً در این زمان استرتاق جایز نیست، این همان نسخ اصطلاحی به معنای خاص است.

۱. سوره حج، آیه ۵۲.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۹.

۳. مفردات، ص ۷۰۴.

۳. فرق بین منسوخ و محدود در این است که در «محدود» از همان ابتدا مدت حکم بیان می‌شود، درحالی‌که در منسوخ به مدّت بقای حکم به علت مصالحی که حکیم به آن عالم است اشاره‌ای نمی‌شود، ولی حکم در واقع محدّد، معین و موقت است.

۴. گاهی با تغییر زمان، مکان و شرایط، موضوع عوض می‌شود و در نتیجه، حکم تغییر می‌کند، ولی اگر مجدداً شرایط عوض شود، موضوع نیز برمی‌گردد و در نتیجه، حکم نیز برمی‌گردد، ولی این نسخ اصطلاحی نیست. از همین رو، نه می‌توان آیات صلح را ناسخ (نسخ به معنای خاص) آیات جهاد شمرد و نه آیات جهاد را می‌توان ناسخ دانست، بلکه هرکدام مربوط به شرایط زمانی و مکانی ویژه‌ای است.

۵. فرق بین نسخ به معنای خاص با اوامر امتحانیه در، این است که در منسوخ، ذات فعل دارای ملاک و مصلحت است، منتها آن ملاک، ابدی نیست، بلکه محدود به زمانی خاص است، اما در اوامر امتحانیه، غرض و مصلحت در آزمایش است و طبیعی است که پس از امتحان، حکم مزبور بقایی ندارد، ولی این عدم بقای حکم، نسخ به معنای خاص نیست. البته در ادامه بحث، ما اوامر امتحانیه را به دو بخش تقسیم خواهیم کرد.

۶. در تبیین فرق بین نسخ به معنای خاص و تخصیص می‌توان گفت:

اولاً: نسخ به معنای خاص، ازاله اصل و اساس حکم است به زایل شدن ملاک و انتهای زمان مصالح و مفاسد، درحالی‌که تخصیص، ازاله حکم از اساس و پایه نیست، بلکه محدود کردن دایره موضوع حکم را تخصیص گویند؛

ثانیاً: بعد از وقوع نسخ، منسوخ دیگر هیچ‌گونه حجّیتی ندارد، درحالی‌که عام، در غیر موارد تخصیص بر حجّیت خود باقی است؛

ثالثاً: نسخ به معنای خاص، تخصیص حکم است به حسب ازمان، درحالی‌که در تخصیص اصطلاحی، افراد از بحث عام خارج می‌شود.

اگر مولا فرمود: «اکرم العلماء» و بعد فرمود: «لاتکرم النحویین» این تحدید دایره موضوع است و در نتیجه، حکم به وجوب اکرام هم تضییق می‌شود، ولی درعین حال با تمسک به عموم اکرم العلماء می‌توان حکم به وجوب اکرام صرفین کرد و چنان‌که ملاحظه شد این افراد (نحویین) بودند که از موضوع خارج شدند، اما اگر مولا فرمود: «اکرم النحویین» و پس از مدتی فرمود: «لاتکرم النحویین» در اینجا دایره موضوع تضییق نشده، بلکه به حسب ازمان، حکم تخصیص خورده است و دیگر برای همیشه اکرم النحویین از حجّت افتاده است. با توجه به همین مثال می‌توان فرق بین نسخ و تقیید را دریافت و نیز فرق بین نسخ با ورود و حکومت و تخصص نیز واضح است و نیاز به تذکر ندارد.

۷. درست است که بین مضمون دلیل ناسخ با منسوخ تعارض برقرار است، ولی این نوع تعارض که تعارض حجّت (ناسخ) با غیر حجّت (منسوخ) است، مشمول احکام باب تعارض اصطلاحی نیست، زیرا در تعارض اصطلاحی درگیری بین دو حجّت است.

۸. معیار تحقق احکام ثانویه به عارض شدن عنوانی، مثل اضطرار و اکراه است که تا اضطرار و اکراه هست حکم اولی نیست و مکلف مشمول احکام ثانویه است بدون اینکه در حکم اولی نسخی اصطلاحی صورت گرفته باشد و نیز معیار تحقق احکام حکومتی، عارض شدن عنوان مصلحت است، مصلحتی که اقوا از مصلحت حکم اولی است، ولی نه دائماً، بلکه به صورت، موقت مصلحت حکم حکومتی بر مصلحت حکم اولی ترجیح پیدا می‌کند، بدون اینکه اصطلاحاً نسخ صورت گرفته باشد، پس در نسخ به اصطلاح خاص هم ناسخ و هم منسوخ جزء احکام اولیه به شمار می‌روند.

۹. شک در تحقق نسخ: روشن است که نسخ، امری حادث است و تحقق آن محتاج به اثبات می‌باشد، لذا در صورت شک در نسخ، اگر نوبت به اصل عملی برسد مرجع استصحاب عدم نسخ است، ولی می‌توان با دو بیان زیر، قاعده اولیه را عدم نسخ دانست، به گونه‌ای که محتاج به مراجعه به اصل عملی نباشیم:

یکم: همه ما معتقدیم که دین مقدس اسلام ناسخ همه ادیان پیشین است و طبیعت ناسخ بودن نسبت به همه‌ی ادیان گذشته این است که در درون این دین با احکام منسوخه کمتری برخورد کنیم، ضمن اینکه عقلاً هیچ مانعی نمی‌بینند که در درون دین ناسخ نیز نسخی صورت گیرد، اما عرفاً دین و قانونی که ناسخ همه مقررات گذشته است باید به گونه‌ای باشد که در درون خودش نسخ کمتری صورت گیرد. بنابراین، اثباتاً نسخ، محتاج به دلیلی قوی است.

دوم: استمرار حکم را از اطلاق متعلق، یا موضوع آن استفاده کنیم؛ مثلاً اگر مولا فرمود: «لا تشرب الخمر» در واژه خمر دو اطلاق مشاهده می‌شود: یکی، اطلاق به لحاظ افراد عرضی؛ یعنی تمام آنچه بر آن عنوان خمر منطبق است و دیگری نیز اطلاق به لحاظ افراد طولی؛ یعنی خمر در همه زمان‌ها حرام است و این خمر مقید به خمر در زمان خاصی نیست.

خلاصه اینکه در متون دینی، به‌ویژه در قرآن کریم نمی‌توان به سادگی قائل به نسخ به معنای خاص شد (اگرچه نسخ به معنای عام که شامل تخصیص و تقیید هم بشود هیچ مانعی ندارد) و فقیه و مفسر هم باید به اسلوب بیان در دلیل ناسخ (قرائن داخلی) و هم به قرائن خارجی رجوع کند تا اطمینان به وقوع نسخ اصطلاحی پیدا کند.

نسخ در قرآن مجید

با تأمل در آنچه گفتیم روشن می‌شود که بسیاری از آنچه در بعضی از تفاسیر به عنوان ناسخ و منسوخ مطرح شده است، هرگز نمی‌تواند به معنای نسخ خاص اصطلاحی باشد.

محقق خوئی رحمه الله در تفسیر البیان به مواردی از آیات کریمه قرآن اشاره فرموده‌اند و ثابت کرده‌اند که نسخ اصطلاحی به معنای خاص در آن‌ها راه ندارد و ما در این مختصر به بررسی دو مورد اکتفا می‌کنیم که بسیاری از بزرگان در این دو مورد متمایل به نسخ شده‌اند:

مورد اوّل: آیه ۱۲ سوره مبارک مجادله:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ

وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^١.

محقق خویی می فرماید: فقد ذهب أكثر العلماء إلى نسخها بقوله تعالى: «أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^٢.

فقد إستفاضت الروایات من الطریقین: أن الآیة المبارکة لما نزلت لم یعمل بها غیر [علی علیه السلام] فكان له دینار فباعه بعشرة دراهم، فكان کلما ناجی الرسول ﷺ قدم درهماً حتی ناجاه عشر مرات. أحادیث العمل بآیة النجوى: روي ابن بابويه بإسناده عن مكحول، قال: قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) لقد علم المستحفظون من أصحاب النبي محمد صلى الله عليه واله وسلم أنه ليس فيهم رجل له منقبة إلا قد شركته فيها وفضلته، ولي سبعون منقبة لم يشركني أحد منهم، قلت: يا أمير المؤمنين! فأخبرني بهن، فقال (عليه السلام): وإن أول منقبة - وذكر السبعين - وقال في ذلك: و أمّا الرابعة والعشرين فإن الله عز وجل أنزل على رسوله: إذا ناجيت، فكان لي دینار فبعته بعشرة دراهم، فكنيت إذا ناجيت رسول الله أتصدّق قبل ذلك بدرهم، والله ما فعل هذا أحدٌ غيري من أصحابه قبلي ولا بعدي فأنزل الله عز وجل: «أَشْفَقْتُمْ»^٣.

وروى ابن جرير بإسناده عن مجاهد قال:

قال علي (عليه السلام) آية من كتاب الله لم يعمل بها أحد قبلي ولا يعمل بها أحد بعدي، كان عندي دینار فصرفته بعشرة دراهم، فكنيت إذا جئت إلى النبي ﷺ تصدقت بدرهم، فنسخت فلم يعمل بها أحد قبلي: إذا ناجيتكم.^٤

قال الشوكاني: وأخرج عبد الرزاق، وعبد بن حميد وابن المنذر وابن أبي حاتم وابن مردويه

١. سورة مجادله، آیه ١٢.

٢. سورة مجادله، آیه ١٣.

٣. مجلسي، بحار الانوار: ج ١٧، ص ٢٩.

٤. طبري، تفسير الطبري: ٢٨، ص ١٥.

عنه - علي بن أبي طالب - قال: ما عمل بها أحد غيري حتى نسخت، وما كانت إلا ساعة يعني آية النجوى. وأخرج سعيد بن منصور وابن راهويه وابن أبي شيبة، وعبد بن حميد وابن المنذر وابن أبي حاتم والحاكم وصححه وابن مردويه عنه أيضاً قال: إنَّ في كتاب الله لآية ما عمل بها أحد قبلي ولا يعمل بها أحد بعدي، آية النجوى: إذا ناجيتم... كان عندي دينار فبعته بعشرة دراهم، فكنت كلما ناجيت رسول الله ﷺ قدمت بين يدي نجواي درهماً، ثم نسخت فلم يعمل بها أحد، فنزلت: ءأشفقتم^١.

وتحقيق القول في ذلك:

أنَّ الآية المباركة دلت على أنَّ تقديم الصدقة بين يدي مناجاة الرسول ﷺ خير و تطهير للنفوس، و الامر به أمر بما فيه مصلحة العباد. و دلت على أنَّ هذا الحكم إنما يتوجه على من يجد ما يتصدق به، أما من لا يجد شيئاً فإنَّ الله غفور رحيم. و لا ريب في أنَّ ذلك مما يستقل العقل بحسنه و يحكم الوجدان بصحته. فإنَّ في الحكم المذكور نفعاً للفقراء، لأنهم السمتحقون للصدقات، و فيه تخفيف عن النبي ﷺ فإنه يوجب قلة مناجاته من الناس، وأنه لا يقدم على مناجاته - بعد هذا الحكم - إلا من كان حُبُّه لمناجاة الرسول أكثر من حُبِّه للمال و لا ريب أيضاً في أنَّ حسن ذلك لا يختص بوقت دون وقت. و دلت الآية الثانية على أنَّ عامة المسلمين - غير علي بن أبي طالب عليه السلام - أعرضوا عن مناجاة الرسول ﷺ إشفاقاً من الصدقة، و حرصاً على المال. سبب نسخ صدقة النجوى: و لا ريب في أنَّ إعراضهم عن المناجاة يفوت عليهم كثيراً من المنافع و المصالح العامة. و من أجل حفظ تلك المنافع رفع الله عنهم وجوب الصدقة بين يدي المناجاة تقديماً للمصلحة العامة على المصلحة الخاصة، و على النفع الخاص بالفقراء، و أمرهم بإقامة الصلاة، و إيتاء الزكاة، و إطاعة الله و رسوله. و على ذلك فلا مناص من الالتزام بالنسخ، و أنَّ الحكم المجعول بالآية الاولى قد نسخ و ارتفع بالآية الثانية. و يكون هذا من القسم الاول

١. شوكانى، فتح القدير، ٥، ص ١٨٦ و نیز ر.ك: تفسير برهان؛ تفسير طبرسى و مجلسى، بحار الانوار، ج ٩، ص ١٧٠.

من نسخ الكتاب - أعني ما كانت الآية الناسخة نازلة إلى انتهاء أمد الحكم المذكور في الآية المنسوخة - ومع ذلك فنسخ الحكم المذكور في الآية الأولى ليس من جهة اختصاص المصلحة التي اقتضت جعله بزمان دون زمان، إذ قد عرفت أنها عامة لجميع أزمنة حياة الرسول ﷺ إلا أن حرص الأمة على المال، وإشفاقها من تقديم الصدقة بين يدي المناجاة كان مانعاً من استمرار الحكم المذكور ودوامه، فنسخ الوجوب وابدل الحكم بالترخيص.

وقد يعترض: أنه كيف جعل الله الحكم المذكور «وجوب التصديق بين يدي النجوى» مع عامه منذ الازل بوقوع المانع!

والجواب: أن في جعل هذا الحكم ثم نسخه - كما فعله الله سبحانه - تنبيهاً للامة، وإتماماً للحجة عليهم. فقد ظهر لهم ولغيرهم بذلك أن الصحابة كلهم آثروا المال على مناجاة الرسول الاكرم ولم يعمل بالحكم غير أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام). وترك المناجاة وإن لم يكن معصية لله سبحانه، لان المناجاة بنفسها لم تكن واجبة، ووجوب الصدقة كان مشروطاً بالنجوى، فإذا لم تحصل النجوى فلا وجوب للصدقة ولا معصية في ترك المناجاة، إلا أنه يدل على أن من ترك المناجاة يهتم بالمال أكثر من اهتمامه بها.

حكمة تشريع صدقة النجوى: وفي نسخ هذا الحكم بعد وضعه ظهرت حكمة التشريع، وانكشفت منة الله على عباده، وبأن عدم اهتمام المسلمين بمناجاة النبي الاكرم، وعرف مقام أمير المؤمنين (عليه السلام) بينهم. وهذا الذي ذكرناه يقتضيه ظاهر الكتاب، و تدل عليه أكثر الروايات. وأما إذا كان الامر بتقديم الصدقة بين يدي النجوى أمراً صورياً امتحانياً - كأمر إبراهيم بذبح ولده - فالآية الثانية لا تكون ناسخة للآية الأولى نسخاً اصطلاحياً، بل يصدق على رفع ذلك الحكم الامتحاني: النسخ بالمعنى اللغوي. ونقل الرازي عن أبي مسلم: «أنه جزم بكون الامر امتحانياً، لتمييز من آمن إيماناً حقيقياً عن بقي على نفاقه فلا نسح». وقال الرازي: «وهذا الكلام حسن ما به بأس»^١.

١. تفسير رازی، ج ٨، ص ١٦٧.

و قال الشيخ شرف الدين: إن محمد بن العباس ذكر في تفسيره سبعين حديثاً من طريق الخاصة والعامة تتضمن أن المناجي للرسول هو أمير المؤمنين (عليه السلام) دون الناس أجمعين ونقلت من مؤلف شيخنا أبي جعفر الطوسي هذا الحديث ذكره أنه في جامع الترمذي، و تفسير الثعلبي بإسناده عن علقمة الانماوي يرفعه إلى علي (عليه السلام) أنه قال: بي خفف الله عن هذه الأمة لأن الله امتحن الصحابة، فتقاعسوا عن مناجاة الرسول، وكان قد احتجب في منزله من مناجاة كل أحد إلا من تصدق بصدقة، وكان معي دينار، فتصدقت به، فكنيت أنا سبب التوبة من الله على المسلمين حين عملت بالآية، ولو لم يعمل بها أحد لنزل العذاب، لا متناع الكل من العمل بها.^۱

أقول: إن هذه الرواية لا وجود لها في النسخة المطبوعة من جامع الترمذي و لم أظفر بشئ من نسخة القديمة المخطوطة، و لم أظفر أيضاً بتفسير الثعلبي الذي نقل عنه في جملة من المؤلفات، ولا أعلم بوجوده في مكان. و كيف كان فلا ريب في أن الحكم المذكور لم يبق إلا زمناً يسيراً ثم ارتفع، و لم يعمل به أحد غير أمير المؤمنين (عليه السلام) و بذلك ظهر فضله، سواء أكان الامر حقيقياً أم كان امتحانياً.

به نظر ما همان احتمال ایشان در مورد امتحانی بودن دستور به صدقه دادن ارجح است، زیرا مصلحت در اصل صدقه دادن است و مصلحتی فراتر از این در تصدق به هنگام نجوا نیست. و ظاهراً مصلحت در امتحان صحابه است و بر طبق نقل، تنها پیروز این امتحان امیر مؤمنان علی (عليه السلام) بود.

به عبارت دیگر، اوامر امتحانیه بر دو دسته اند: برخی مثل ذبح حضرت اسماعیل که اساساً ذات فعل، هیچ مصلحتی ندارد و تمام مصلحت در امتحان است و برخی دیگر از اوامر امتحانیه، اگر چه ذات فعل مصلحت دارد، اما انجام آن در حالت ویژه ای مصلحت بیشتری ندارد و ظاهراً صدقه دادن به هنگام نجوا با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از این قبیل است. بنابراین، نمی توان به طور جزم حکم به نسخ اصطلاحی کرد.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۸۱.

دوم: آیه ۲۳۴ و ۲۴۰ سوره بقره

آیه ۲۳۴: «وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». آیه ۲۴۰: «وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». در این باره در کتاب التمهید فی علوم القرآن چنین آمده است:

كانت عِدَّةُ المتوفى عنها زوجها- فى الجاهلية- سنةً كاملةً، و كان إذا مات الرجل أَلْقَت المرأةُ خلفَ شيناً- بعةً أو ما شاكلها- فتقول: البعل (تريد التمجّد) أَهْوَنَ عَلَيَّ من هذه. فَلَا تَكْتَحِلْ وَلَا تَتَمَشَّطْ وَلَا تَتَطَيَّبْ وَلَا تَزُوجَ إِلَى سَنَةٍ، و كان ورثة الميت لا يخرجونها من بيتها، و كانوا يجرون عليها من تركه زوجها طول تلك السنة، فكان ذلك هو إرثها من مال زوجها المتوفى.

و هذه الآية نزلت تقرّر جانباً من هذه العادة الى أن نسخت بآيه المواريث و آية العدد.

قال السيد عبد الله شبر رحمته الله: هذه الآية منسوخة بالإجماع و فى الحديث عن امير المؤمنين عليه السلام وعن الإمامين الصادقين عليهما السلام فى روايات متظافرة: هي منسوخة، نسختها آية: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» و نسختها آية المواريث و ربّما تبلغ مجموع روايات العامة الخاصة بهذا الصدد مبلغ التواتر.

و العمدة إجماع علماء الأئمة و اتفاق كلمة المفسرين، لم يشذ منهم أحد. و أقوى دليل تحقّق هذا الإجماع، أن أحداً من فقهاء الأئمة سلفاً و خلفاً يأخذ بمفاد الآية الألى و لم يفت بمضمونها لا فرضاً ولا ندباً. الأمر الذى يدلّ دلالة واضحة على اتفاقهم على أنّ الآية منسوخة كلمة واحدة. ولم يتعرّض سيّدنا الأستاذ لهذه الآية فى البيان ضمن مناقشه من آيات أنكر نسخها، فعرضتها عليه و تحدّثت إليه بشأنها بالمشافهة، و كان بعض الأفضل المعاصرين أيضاً حضور

المجلس، فكان جوابه أنّها محكمة أيضاً غير منسوخة، أذ لا يوجد في آية العدد والمواريث نظر الى هذه الآية وهو ينكر النسخ فيما سوى هذا النوع الناظر -على ما سبق- بحجة امتناع وقوع التنافي بين آيتين قرآنيتين.

وأضاف أنّ الروايات الواردة بشأن النسخ هنا كلّها ضعيفة الإسناد أو مقطوعة سماعته فيها. عرضت عليه: فيما يقول سماعته في اتفاق كلمة الفقهاء جمعياً على عدم الأخذ بمفاد آية قرآنية لو كانت محكمة؟

قال: لا عبرة بهذا الإجماع، لا سيما و معقده قضية عدمية المفاد. قلت: ولم لم يأخذ سماحتكم بمفادها لحدّ الآن و لم نجد في رسائلكم العملية فتوى باستحباب الأمتاع المذكور؟ فوعد أنّه سوف يفتي بذلك و يسجلها فيما يكتبه من رسائل جديدة أو يتجدّد طبعها.

وقد انقضى من ذلك الوقت أكثر من عشرين عاماً ولم يتحقّق الوعد.

در مورد این دو آیه چهار احتمال وجود دارد:

یکم: بگوئیم هم عده ۴ ماه و ۱۰ روز، هم عده یک سال واجب است و این یعنی تخییر وجوبی بین اقل و اکثر که قطعاً باطل است؛

احتمال دوم: بگوئیم تخییر این دو عده وجوبی نیست، بلکه عده یک سال استحبابی است، این احتمال نیز ظاهراً قائلی ندارد غیر از آنچه از محقق خوئی به نحو شفاهی نقل شده است؛ سوم: اینکه با توجه به مضمون دو آیه و نیز روایات بگوئیم آیه ۲۳۴ ناسخ آیه ۲۴۰ است؛ چون در جاهلیت، عده وفات یک سال بوده و ابتدا این سیره امضا شد و سپس نسخ گردید؛ چهارم: اینکه در اینجا نسخ اصطلاحی نیست، بلکه در جاهلیت، عده یک سال بوده، مقداری از اموال برای مخارج یک سال زن کنار گذاشته می شد، حال آیه ۲۳۴ عده وفات زن را بیان کرده که ۴ ماه و ۱۰ روز باشد، ولی در آیه ۲۴۰ می گوید: می توانید وصیت کنید که اگر

همسران شما تا یک سال ازدواج نکردند از اموالی که کنار گذاشته‌اید استفاده کنند و هیچ بحثی از عده در آیه ۲۴۰ به میان نیامده است. آیه ۲۴۰ تبصره‌ای بر آیه ۲۳۴ است و از سوی دیگر، آیه ۲۳۴ اطلاق آیه ۲۴۰ را که می‌گوید: زن در هر وقت از یک سال می‌تواند ازدواج کند، مقید به گذشتن عده می‌کند. اگر این احتمال را قبول کنیم دیگر عده یک سال تأیید نشده است تا نسخی صورت گرفته باشد. بلکه نهایتاً نسخی لغوی (=تقیید) صورت گرفته است.

نسخ در امضایات و تأسیسات

مقدمتاً به دو مطلب اشاره می‌کنیم:

۱. با نگاهی به فقه در می‌یابیم که برخی از احکام فقهیه، مثل نماز، هیچ پیشینه‌ای در سیره عقلا ندارند و چون ریشه عقلایی ندارند، اگرچه دارای حکمت و مصلحت هستند، نمی‌توان با حکم عقل یا سیره عقلا در این موارد اظهار نظر کرد، درحالی‌که بخش دیگری از فقه امضای مشروط سیره عقلاست، مثل: بیع و اجاره که شارع مقدس ضمن قبول اصل این روش‌های عقلایی، تبصره‌ها و تعلیقه‌ها و شرایطی را برای آن‌ها بیان کرده است. روشن است که در این بخش مجال بیشتری برای فهم عقل و عقلاست و سرّ رجوع فقها به اطلاقات و عمومات معاملات نیز در همین نهفته است.

۲. سیره‌های عقلایی که منشأ احکام امضایی می‌باشند دو گونه‌اند: بخشی از این روش‌ها، اگرچه قابلیت تخصیص دارند، اما به گونه‌ای در ذهن عقلا مرتکز و ثابت هستند که گذر زمان و تغییر مکان نمی‌تواند اساس این سیره‌ها را مخدوش کند، درحالی‌که بخش دیگری از سیره‌های عقلا محدودیت زمانی و مکانی دارند که طبیعتاً دستخوش تغییر واقع می‌شوند. می‌توان عمل به خبر واحد را از قسم اول و بردگی و خرید و فروش اسیران را از بخش دوم دانست. (توضیح بیشتر خواهد آمد).

حال با توجه به دو مطلب فوق می‌گوییم:

اولاً: چون در احکام تأسیسی، شارع مقدس مؤسس قانون است و چون عقل و عقلا در درک راز و مصلحت این قسم از احکام قصور دارند، لذا امر نسخ در این گونه احکام فقط حیثه شارع است و نمی‌توان به صرف نظر عرف و عقلا حکم تأسیسی را منسوخ دانست؛

ثانیاً: در بخشی از احکام امضایی اگر از نحوه بیان شارع استفاده شد که ولو حکم امضایی است، اما شارع راضی به ترک آن احکام نیست، باز به صرف عدم نظر مساعد عقلا در یک زمان، نمی‌توان حکم مزبور را نسخ شده فرض کرد؛

ثالثاً: اگر به بخشی از احکام امضاییه بر خوردیم که گرچه شارع آن را در زمانی خاص تصدیق فرموده، اما تعطیل و یا تعویض این سیره نه تنها به نظر او مشکلی ندارد، بلکه مطلوب اوست، هر چند صراحتاً حکم به نسخ نفرموده باشند، در اینجا می‌توان در صورت تبدیل نظر عقلا حکم قبلی امضایی را نسخ شده دانست.

به بیان فنی‌تر، سیره‌های عقلا، تا آنجا مدرک هستند که مورد قبول شارع واقع شوند و همین عدم مخالفت شارع با محو یک سیره قرینه‌ای قوی است که باعث می‌شود نتوانیم به اطلاق ادله‌ایی که از آن‌ها امضا استفاده می‌شود تمسک کنیم.

به نظر می‌رسد که بردگی و بیع و شرای عبید و إماء از این قسم باشد، زیرا پیشینه استرقاق و بیع و شرای عبید و إماء به قرن‌ها پیش از ظهور اسلام برمی‌گردد و ریشه‌ای محکم در فرهنگ‌های گوناگون، حتی غیر از اعراب دارد، تا آنجا که این پدیده مورد بررسی و حتی تأیید فلاسفه و دانشمندان واقع شده است.

از آنجا که ریشه‌کن کردن دفعی این سیره، مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایجاد می‌کرد، اسلام در پی تعدیل این سیره، زدودن رسوم غیر اخلاقی در آن و بالاخره نفی تدریجی این سیره عقلاست و هیچ نشانه و اشاره‌ای در متون دینی یافت نمی‌شود که نشان دهد که این دین با محو و نابودی این روش مخالف باشد.

دینی که می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».^۱

قرآنی که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا».^۲

چگونه با محو برده‌داری مخالف باشد؟!

وقتی قرآن کریم یکی از اهداف بلند رسالت خاتم الانبیاء [صلی الله علیه وآله وسلم] را زدودن غل و زنجیر جاهلیت از روح و روان انسان‌ها می‌داند، و می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳ چگونه با برداشتن غل و زنجیر بندگی از جسم آدمیان مخالف باشد؟!

فقهی که تأکید فراوان بر عتق، مکاتبه و تدبیر دارد و یکی از کفارات را آزاد کردن بنده می‌داند و نیز یکی از مصارف زکات را آزاد کردن بنده می‌شناسد، چگونه با محو بندگی و بردگی موافق نباشد؟!

وقتی روایات ما حرفه نخاسی (=خرید و فروش برده) را تقبیح می‌کند و می‌فرماید: «شَرَّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ»^۴ آیا می‌توان گفت: اگر عقلا سیره خود را تغییر دادند باز شارع مصر به بقای این سیره باشد؟!

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴. حر عاملي، وسائل الشیعه: ج ۱۷، ص ۱۳۵.

نتیجه

۱. در حکم به وقوع نسخ به معنای خاص در احکام تأسیسیه و به ویژه، در قرآن کریم باید دقت بیشتری کرد، زیرا در اکثر این موارد نمی‌توان به سادگی نسخ را پذیرفت؛

۲. در امضایی‌هایی که نه تنها شارع اصراری بر بقای آن‌ها ندارد، بلکه از مجموع کلمات او خشنودیش از محو چنین روشی استفاده می‌شود، اگر عقلاً آن شیوه را کنار گذاشتند می‌توان حکم امضایی مزبور را منسوخ دانست.

و از آنجا که استرقاق و بیع و شراء بندگان، مردود عقلاست، هیچ مانعی از حکم به نسخ آن نداریم. (البته اصل اسیر گرفتن در جنگ، مورد نظر ما نیست، زیرا این امر شیوه‌ای مرسوم در بین عقلاست).

روشن است که با تحلیل فوق که خود قرینه‌ای قوی و گویاست نمی‌توان با تمسک به اطلاق متعلق و یا موضوع در ادله استرقاق، حکم به بقای جواز استرقاق کرد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

منابع و مأخذ

١. الحر العاملي، محمد بن الحسن، (١٤٢٣ هـ.ق)، تفصيل رسائل الشيعة الي تحصيل مسائل الشريعة، بيروت، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)،
٢. بحراني، سيد هاشم، (١٤١٩ هـ.ق)، تفسير برهاني، بيروت، مؤسسه دار المطبوعات
٣. خويي، ابوالقاسم، (١٣٤٨ هـ.ق)، البيان في تفسير القرآن، قم، مؤسسة احياء آثار الإمام الخوئي
٤. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، بي.جا.
٥. طبري، ابوجعفر محمد بن جرير بن يزيد، تفسير طبري، بيجا
٦. مجلسي، محمد باقر بن محمد تقى، (١٤٠٣ هـ.ق)، بحار الأنوار، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
٧. معرفت، محمد هادي، (١٤١٦ هـ.ق)، التمهيد في علوم القرآن، قم، مؤسسة النشر السلامي،